

# نوشیدنی شدیداً اللّٰحن!

جویا جهان‌بخش

یکی از معاصران ما که در بازنویسِ خاطراتِ بی‌واسطه و باواسطه خود از اهلِ فرهنگ و آداب و هنر و سیاست قلم‌گردانی‌ها کرده است، در یادکرد بیگانه‌آدینه‌ای در تابستان ۱۳۴۵ ه.ش. که در آن، سری به کافه نادری زده است تا قهوه‌ای بنوشد و شاید دوست یا آشنائی را نیز در آن غروبِ دلگیر ببیند، نوشته است:

«داشتم خودم را با نوشیدن قهوه سرگرم می‌کردم که از بختِ بلند دیدم فروغ فرخ‌زاد از در درآمد. فروغ وقتی وارد شد، نگاهی به اطراف انداخت تا شاید آشنایی پیدا کند. من تا او را دیدم از جا بلند شدم. آمد نشست. خسته و آفسرده به نظر می‌رسید. پرسیدم چه میل دارد. گفت آنچه میل دارد ظاهراً در این ساعت در اینجا فراهم نیست. گفتیم مثلِ من فعلاً با چای و قهوه‌ای بسازد تا به زودی در مشرف به باغ باز شود و بتوان از نوشیدنیهای شدیداً اللّٰحن تر از چای و قهوه هم برخوردار شد. قبول کرد. ...»

(یادها و دیدارها، ایرج پارسى نژاد، ج: ۱، تهران: فرهنگ نشر نو- با همکاری: نشر آسیم، ۱۴۰۰ ه.ش.، ص ۸۵).

الباقی حکایت و تفصیل این که درهای خیاط کافه نادری هم باز شد و جماعتی در ملازمت شاعره بدان جارفتند و شاعره «زیاد می‌نوشید»، و سپس ماجرای آن «کافه لاتین» مردانه که پس از نیمه شب شاعره مشت جماعت را بدان رهنمون شد و خود و دیگران را تا دمدمه‌های سحر در آن مشغول داشت و پس از آن هم با آن که دیگر بروی پایش بند نبود راهی «شکوفه نو» شد و در تالار رقص آن جا با هریک از هم‌راهانش رقصید و وقتی هم که سپیده زده بود باز به همراهان محمور خواب‌آلوده از یاد آمده پیش‌نهاد می‌کرد آز برای نوشیدن قهوه به خانه او بروند (نگر: همان، صص ۸۵-۸۷)، عجالتاً مورد بحثِ راقم نیست؛ هر چند بی‌گمان به کار آن گسان می‌آید که حقیقتِ احوالِ فروغ فرخ‌زاد را شناختن می‌خواهند و طالبِ وقوف بر کار و بار زنی بی‌مبالات اند که در عالم

مَسْتَمِي مِي كُفْت: «مَنْ هَمَّ كَه خَيْلِي زَنْ نَيْسَتَم!» (همان، ص ۸۶) و «گویا بازندگی شَبَانَةُ تَهْرَان» نیز «بیشتر از همه» آن آقایان هَمَقَدَمَش «آشنا بود» (همان، ص ۸۷)!

بُكَدَرِيم... آنچه مَطْمَحِ نَظَرِ اَيْنِ طَالِبِ عِلْمِ است، اُسْلُوبِ تَعْبِيرِ رَاوِي است که از قِضَا دَر سَخْنِ سُنْجِي هَم دَسْتِي و مُؤَلَّفَاتِي چُنْد دَارَد؛ آن جا که می نویسد:

«... تا به زودی دَر مَشْرِفِ به باغ باز شَوَد و بتوان از نوشیدنیهای شَدِيدِ اللَّحْنِ تَر از چای و قَهوه هَم بَر خوردار شُد...».

لا بُد پیداست مقصودشان از «نوشیدنیهای شَدِيدِ اللَّحْنِ تَر» چیست؛ اَمَّا خُودِ اَيْنِ تَعْبِيرِ، چگونه تعبیری است؟ و چرا بایدش به کار بُرَد؟

زَبَانِ ما، پُر است از «شَرَاب» و «مَشْرُوب» و «باده» و «مئی» و «مُل» و «خَمَر» و «رَحِيق» و «بِگَمَاز» و «صَهْبَا» و «نَبِيد» و چه و چه ها، و حَتَّى عِنْدَ اللُّزُومِ: «آبِ شَنگُولِي» و «زَهْرِمَارِي» و «أَمُّ الْخَبَائِثِ» و... که جُمْلگی دَر هَمِين زَمِينه، دَلَالَتِ هَايِ عَامِ یا خاص دارند، و دَر بَافْتِ هَايِ بَلَاغِي گوناگون به کار گرفته می شَوَند... گاه نیز این شَرَابِ زُورِ آوَرِ می شَوَد و مَثَلًا شَرَابِ مَرْدِ افگن می گردد. خود شَرَابِ را به تُنْدِي و تیزی و قُوَّتِ و زُورِ آوَرِي و مَانَدِ اَيْنِ هَا موصوف می توان ساخت؛ کَمَا اَيْنِ که اِنگِلِيسِي زَبَانِ هَا هَم مَثَلًا تَعْبِيرِ hard drink را دارند که البتّه به مَعْنَايِ «مَشْرُوبِ قَوِي» است. ... باری، شَرَابِ، لَحْنَشِ كُجَا بود؟ تا شَدَّتِ لَحْنَشِ باشَد!... تعابیری چون «شَدِيدُ اللَّحْنِ» و «شَدِيدُ اللَّهْجَه» را فارسی زَبَانان، به طُورِ مَعْمُولِ، از بَرایِ چيزهايِ ديگر به کار می بَرند.

راوی، نِشَانَةُ خَاصِي به کار بُرْدِه است تا دَر بَايِمِ دَر اَيْنِ مَقَامِ قَصْدِ مِزَاحِ و طَنَازِي دَارَد؛ ليک اَگَر قَرَضِ كُنِيمِ چُنِين قَصْدِي نيز دَر مِیَانِ بُوْدِه باشَد و راوی خواسته تا شوخ طبعانه قَالِبِ عَادَاتِ زَبَانِي را بَر شَكَنَد و با اِسْتِخْدَامِ تَعْبِيرِ «نوشیدنی شَدِيدِ اللَّحْنِ» به نوعی «خوشمزگی» کُنَد، یا از هَر بَابِ ديگر به مَجَازِ شَدَّتِ لَحْنِ را به نوشیدنی مَنسُوبِ دَارَد، گویا جَهْدِي بی توفیق کرده است و حَاصِلِ اَن سَخْنِي بَارِدِ از کار بُرَا مَدِه... خُلاصَه، به قولِ طَلَبَةُ عُلُومِ قَدِيمه: مَا قَصِدَ لَمْ يَقَعْ و مَا وَقَعَ لَمْ يَقْصِدِ.

مَنْ بُوْدَه وَ قَتْنِي اَن تَعْبِيرِ «نوشیدنی شَدِيدِ اللَّحْنِ» را خوانَدَم، نمونه ای را از نَثَرِ شُشْتِه رُفْتِه و رَسَايِ اُسْتادِ اَنوشه ياد مَجْتَبِي مِپُئُوِي (ف: ۱۳۵۵ هـ. ش.) قَرَا ياد آوَرَدَم که دَر اَن قَرِيبِ به هَمِين مَعْنِي و مَضْمُونِ مَورِدِ كُفْتِ و گوئی را بی هیچ گِرِفتِ و گِیرو تَكَلُّفِ، بَلْ به شيريني و زَوَانِي، بَيَانِ كَرْدِه است. اُسْتادِ مِپُئُوِي - که خُدَايشِ جَامَهٗ بَخْشَايشِ اَن جَهَانِي دَر پُوشَانَا د! - دَر بَارُ كُفْتِ خَاطِرَاتِ عَهْدِ شَبَابِ و اَيَّامِ مِصَاحَبَتِ و مُنَادِمَتِ خويشِ با صَادِقِ هِدَايَتِ و ديگر يارانِ قَدِيمَشِ دَر گُروهِ مَسْتَمِي به «رَبْعَه»، نِوِشْتِه است:

«... اِجْتِمَاعِ مَا غَالِبًا دَر قَهوه خانِه و رَسْتُورَانِ اِتِّفَاقِ مِي اِفْتَادِ و اِگَر اَيْنِ را از مَقُولَةُ تَجَاهِرِ به فِسْقِ

نشمارید گاهی مشروبهای قوی تر از آب هم بی پرده پوشی می نوشیدیم و گفته های تند و انتقادهای سخت هم از ما شنیده می شد و بسیار اتفاق می افتاد که بدین جهت عرضه ملامت و اظهار نفرت دیگران هم می شدیم. ...»

(نقد حال، مجتبی مینوی، ج: ۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱ ه. ش.، ص ۴۵۷؛ تأکید از ماست).

آنذکی بیش از محل حاجت و استشهد را از نثر استاد نقل کردم. ... باکی نیست. ... فارسی صحیح فصیح سلیس و پدرو مادر دار را باید از امثال مینوی فرا گرفت که در انشای فارسی، هم از موهبت خدادادی برخوردار بودند، و هم با مجاهدت علمی و تتبع در آهنگ، ذوق سلیم خویش را تربیت کرده و آداب و اصول سخن راندن مردمان فرهیخته گشاده زبان را درآموخته بودند.

«سُخَن» «مینوی وار» نیکو بُود «سُخَن» های «ما»، «مینوی وار» نیست!